

## خاستگاه طبقاتی « مارکسیسم فرانگر »!

### سماجت ما در قبال خصومت فولادی ها

**الف نه « انف »!** این نقص طبیعی یا ناتوانی لفظی به لکنت زبان یک آخوند وطنی، مدرس مکتب خانه های قدیم اشاره دارد - که الف را « انف » تلفظ می کرد... اگر اشتباه نکنم، مدعی « فرانگر »! این قصه عامیانه را بکار می برد تا نا توانی فیزیکی مدرس را علت بد آموزی، دلیل انحراف معرفتی اهالی قالب کند. بزعم « کاشف »! معرفت در مکتب خانه ها رقم میخورد، تابع لکنت زبان مدرس است. به علی گفت مادرش روزی...

از شما چه پنهان که حقیر تا همین چند روز پیش باور نمی کردم که می شود با توسل به یک شگرد عامیانه از این دست - سابقه فضولی های شفاهی و کتبی حزب توده ایران بجای خود، حتی بر چندین نسل پیکار جمعی بیسوادان شهری و روستائی در قبال مالکان و سرمایه داران، بورژوازی و امپریالیسم - دستاوردهای تاریخی محرومان در سطح ملی و بین المللی مهر باطل زد. داشت عباسغلیخان یک پسری...

تا اینکه اخیرا با مانیفست کلفت و بلند بالای یک فیلسوف دیر خاسته و نامجوی وطنی، سلسله مقالات جدید و غلط انداز آقای خدا مراد فولادی - مخترع و مدرس « مارکسیسم فرانگر »! در نشریات فارسی زبان - مطبوعات مهاجران وطنی در خارج کشور آشنا شدم. در محضر حضرت، شاید از تبار « علمای جامع الشرایط »! در باره علت بد آموزی، انحراف معرفتی کمونیست ها، خودی و غیر خودی، چیزها شنیدم که نگو. در باره دو نوع « مارکسیسم »! مختلف و متقابل، یکی فرانگر و بالنده، بر شیطون لعنت، و دیگری فرو نظر و واپسگرا، درس ها گرفتم که نپرس. آمدی جانم به قربانت...

**جگونگی تاسیس حزب توده ایران** در فردای سقوط رژیم ملاکی - سپه سالاری، قزاقی - رضاخانی، آغاز کار و پایان غم انگیز این مترقی ترین سازمان سیاسی در تاریخ ایران و خاورمیانه بجای خود. انحراف بعدی، گریز سقراطی رهبران خائن - راهیان « مکتب ارانی »!؟ سمت گیری کمیته مرکزی این حزب گستاخ و انقلابی بسود باند تروریستی خروشچف - میکویان، جلال دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا... تبدیل حزب توده ایران به بنگاه « کارچاق کنی غلام یحیی »! اینها همه، فعلا بماند. این رشته سر دراز دارد...

**سخن بر سر شیرین زبانی های** خدا مراد فولادی، نیمه درباری و نیمه آخوندی، در باره سابقه حزب توده ایران است - که مرا بیاد موضوع « کتاب سیاه » سرلشگر تیمور بختیار، رساله « کمونیسم در ایران... » منتسب به سرهنگ علی زیبایی - بیاد کار جمعی از پژوهشگران رژیم ولایتی، دیوانسالاری صدر اسلامی، در کتاب کلفت « حزب توده، از شکل گیری تا فروپاشی، 1368 - 1320 خورشیدی »! در همین دو سه دهه اخیر انداخت. اینها همه - بد یا «خوب»؟! کلی جای حرف دارد.

این خود نمائی خدا مراد فولادی، قصیده ای نسبتا باستانی را برایم تداعی کرد، که می گوید:  
در جهان ده چیز دشوار است نزد عاقلان، کز تصور کردن آن می شود دل بی حضور.  
**ناز عاشق، زهد فاسق، بذل ممسک، هزل رذل، عشوه معشوق بد شکل و نظر بازی**  
**کور، لحن و صوت بی اصولان، علم و بحث ابلهان، میهمانی به تقلید و گدائی به روز.**  
پیشکش همه شیر پاک خورده های دل نازک وطنی، مداحان نظم دلاری مستقر، دیوانسالاری ثروت، هواداران خدا مراد، مریدان فولادی...

### سابقه کمونیسم ستیزی

**کمونیسم ستیزی**، هم مکتبی و هم حرفه ای، از کجا آب زمزم میخورد؟ در این ارتباط، تاریخ رسمی و مکتوب گواهی می دهد که چطور این « ویروس مهلک »! کمونیسم ستیزی مکتبی، بدنبال رشد نسبتا نیرومند جنبش کارگری، برآمد پرولتاریای صنعتی و کمونیسم علمی در اروپا، انگلستان و فرانسه و آلمان و هلند و بلژیک... پوست انداخت، با تاسیس اتحادیه کمونیست ها، انتشار مانیفست حزب کمونیست بسال 1847 میلادی بالا گرفت. اسناد و مدارک بسیاری هست مبنی بر اینکه مارکس و انگلس در این کارزار آشکار طبقاتی حضوری فعال، یک نقش اساسی داشتند. مشوق بسیج خلع ید شدگان، شهری و روستائی، پیکار طبقاتی، آگاهانه و سازمانیافته طبقه کارگر، مبارزه سیاسی پرولتاریای صنعتی در جهان سرمایه داری بودند. خصومت مالکان و سرمایه داران، کارمندان عالی رتبه، صاحب منصبان کشوری و لشگری با کمونیسم مارکسی در دوران تجارت آزاد و « رقابت تمام عیار »! بازتاب یک مبارزه آشکار طبقاتی، مبارزه آگاهانه و سازمانیافته سیاسی بر سر مدیریت جامعه بود.

بیخود نبود که بورژوازی سر کیسه شل کرد، با خرده پای مرفه و نیمه مرفه و نسبتا مرفه شهری کنار آمد، ارتش متوسط ها را بکار گرفت تا در باره بحران پولی و تجاری و صنعتی موهوم بیافد، تضادهای اقتصادی و اجتماعی را ماستمالی کند... بویژه مارکس را به لجن بکشد، رهبری ایدولوژیک - سیاسی طبقه مولد و مترقی را « نادان، حقیر و فاسد، متقلب و مزدور »! جلوه داده و از اعتبار بیاندازد.

کمونیسم ستیزی حرفه ای، بعنوان یک شغل نان و آبدار، در دوران تسلط کارتلایسم رقم خورد، محصول جانبی سرمایه تنزیلی است. در آستانه جنگ اول جهانی گل کرد. بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه، پس استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در این بزرگ ترین و یکی از پر جمعیت ترین کشورهای جهان سرمایه داری در آن روزگار پر تب و تاب - زمانی که مبارزه آشکار طبقاتی میان نیروهای سازمان یافته کار و سرمایه آرایش نیروهای بین المللی را بسود طبقه کارگر، بسود پرولتاریای انقلابی و کمونیسم علمی تغییر داده و جغرافیای سیاسی جهان را به دو اردوگاه متقابل و متضاد و متخاصم تقسیم کرده بود... سازمان داده شد. شواهدی هست مبنی بر اینکه لنین و استالین سهمی بزرگ در سازماندهی و پیروزی انقلاب اکتبر داشتند، نقشی اساسی برای استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در روسیه بازی کردند.

خصومت بورژوازی و امپریالیسم با کمونیسم مارکسی و لنینی و استالینی، بزعم هواداران ریز و درشت نظم کهن - کمونیسم « روسی »! بازتاب یک مبارزه آشکار طبقاتی، مبارزه آگاهانه و سازمان یافته سیاسی، بازتاب پیروزی طبقه کارگر بود، خصومت جهانی بورژوازی با مدیریت مستقیم پرولتاریای انقلابی در یک جغرافیای معلوم سیاسی را منعکس می کرد.

پس محافل امپریالیستی سر کیسه را شل کردند، ارتش متوسط ها را بکار گرفتند، تئوری فروشان قدیمی، نوحاسته های ناب اندیش و نامجو، از جمله رهبران خائن سوسیال دمکراسی را به میدان فرستادند تا بنام « مارکس و مارکسیسم »! موهوم بیافند، لزوم تحولات قهری و ساختاری در جهان سرمایه داری، تسویه حساب آگاهانه طبقه کارگر با بورژوازی در بستر مالکیت خصوصی را منکر شده و بر انقلاب سوسیالیستی اکتبر مهر باطل بزنند... خاصه لنین را « شیاد، دیوانه و مزدور »! استالین را « هیولا، جلادی خون آشام »! جلوه داده و رهبری ایدولوژیک - سیاسی طبقه کارگر جهانی، دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را لجن مال کنند.

با تمام این تفصیل، صرف نظر از حسن نیت احتمالی جناب خدا مراد فولادی... پیداست که افسانه جفنگ « مارکسیسم فرانکر »! یک سابقه تاریخی نسبتا غلیظ دارد. دعاوی مکتبی و غلط انداز، توجیهات آخوندی این فیلسوف نوحاسته و ناب اندیش و نامجوی وطنی ما در اوضاع و احوال جاری چندان هم بدون پشتوانه نیستند.

در غیر اینصورت، می بایست تمام دعوی نظری مارکس و انگلس با متفکرین بزرگ « فرانکر »! مثل هگل و فویرباخ، برخورد انتقادی مارکس و انگلس با تعابیر اقتصادی و اجتماعی نامدارانی نظیر آدام اسمیت و ریکاردو و پرودن و... برخورد انقلابی مارکس و انگلس با اراجیف آقای فوگل، با مهملات دورینگ و لاسال و شرکاء، با هواداران آشکار و نهان مناسبات جاری، طرز تلقی مسلط در باره جهان مادی و تاریخی، در باره چگونگی بازآفرینی زیست جمعی انسان ها و... را منکر شد. می بایست مبارزه مستمر مارکس و انگلس، شفاهی و کتبی شان با « کمونیسم تخیلی - فرنگی »! با « سوسیالیسم دولتی - بیسمارکی »! را مردود شناخت.

## طبیعت بی انتها یا تئوری امپریالیستی « بیگ بانگ »!

از قرار معلوم، آقای خدا مراد فولادی نمی داند که تبدیل مادی و تاریخی، یک بازی ارادی و دلخواهی و « غایت مند »! نیست. باور نمی کند که طبیعت بی انتهاست، برخلاف تئوری امپریالیستی « بیگ بانگ »! اصلا آغاز و پایانی ندارد. جناب خدا مراد فولادی، یک تعبیر خداگونه و مذهبی از نوعی « تبدیل »! تعبیر شرعی و مضحک خود را به مارکس و انگلس منتسب می کند: مارکس و انگلس، با تعمیم متریاالیسم دیالکتیک - یعنی فلسفه طبیعت - به جامعه و تاریخ، تئوری تکامل اجتماعی، یا متریاالیسم تاریخی را پدید آوردند...

الف) میگوید: متریاالیسم دیالکتیک، یعنی « فلسفه طبیعت »! ولی استاد فولادی، چرا اینقدر پرت و پلا می گویند؟ وانگهی، چرا این تعبیر آخوندی و مضحک خود تان را بنام « مارکس و انگلس »! جا می زنید؟ موهوم بخورد نا واردان می دهید. داستان « فلسفه طبیعت »! دیگر چه صیغه ای است؟ جفنگ « خلقت و آفرینش »! این اعتقاد مذهبی شما چه ربطی با متریاالیسم دیالکتیک دارد؟ چون « فلسفه طبیعت »! از قضا حضور قبلی یک فیلسوف، دانشمندی « جامع الشرایط »! درست مثل حضرت عالی را در ورای کائنات، در ورای این جهان ناسوتی مفروض می دارد. یعنی کشک. آقای خدا مراد فولادی، مثل اینکه شما نمی فهمید که متریاالیسم دیالکتیک به چگونگی حرکت خودانگیخته و مستمر طبیعت اشاره دارد و نه به « فلسفه طبیعت »! قبول کنید که این داستان من درآوردی، بی معنی، حرف مفت است. لطفا فضولی این حقیر سراپا تقصیر، مارکسیست - لننیست فرونظر را بدل نگرید. ولی از چه می ترسید؟ دلیلی ندارد که اعتقادات مذهبی خود را پنهان کنید؟ یکتا پرستی که جرم نیست؟ ما بارگه دادیم...

اختراع کذائی حضرت عالی - موسوم به « مارکسیسم فرانگر »! باندازه کافی گویاست. بوضوح نشان می دهد که شما چه استادی بزرگ، دانشمندی آشنا با تمام اسرار دنیای ناسوتی و لاهوتی هستید. برعکس، این طبیعت لعنتی است که خود سرانه یا « احمقانه »! می گردد. زیر بار فرمایشات شما نمی رود. اصلا سر و ته ندارد...

ب) میگوید: با تعمیم متریاالیسم دیالکتیک... تئوری تکامل اجتماعی، متریاالیسم تاریخی را پدید آوردند... جل الخالق! چرا جفنگ می گویند، استاد؟ این مهملات را از کدام شیر پاک خورده ای بعاریت گرفته اید؟ کجا مارکس و انگلس مدعی شدند که « متریاالیسم تاریخی را پدید آوردند »؟ جناب خدا مراد فولادی، باور کنید که جفنگی آخوندی و مضحک از این دست هیچ برارنده شما نیست. برارنده شما نیست که تئوری تکامل اجتماعی را مساوی « متریاالیسم تاریخی »! مارکس و انگلس را خالق « متریاالیسم تاریخی »! قالب کنید. اگر منظورتان تقدم « تئوری تکامل اجتماعی بر متریاالیسم تاریخی است »! که حتما هست و غیر این هم نمی تواند باشد. در اینصورت شما آگاهانه جفنگ می گویند. موهوم بخورد افکار عمومی می دهید. من بیگناهم.

پ) میگوید: مارکسیسم، جهانشمول است و نمی توان آن را به زمان و مکان... محدود و منحصر کرد. چه مصیبتی! خدا نصیب نکند. تردید ندارم که آقای خدا مراد فولادی، این دانشمند « جامع الشرایط »! موارد فوق الذکر گواهند، اصلا موضوع بازی تعمیم پذیری و جهانشمولی را نمی فهمد.

جهانشمولی را معادل « لاهوتی »! ادراک می کند. مارکسیسم، خارج از زمان و مکان، بی حد و حصر، پا در هوا... شوخی می کنید، آقای خدا مراد فولادی. معذالک، من اگر بجای شما می بودم تمام این « کشفیات»! فلسفی و تاریخی و اقتصادی و اجتماعی و... در یک کلام، اختراع نان و آبدار « مارکسیسم فرانگر »! را در جایی به ثبت می رساندم. خریدار دارد...

## تازه دم و کهنه جوش

گفتم که نظرات چپ اندر قیچی، تمام دعاوی ضد و نقیض جناب آقای خدا مراد فولادی در باره مارکس و مارکسیسم، در باره مترالیسم دیالکتیک و مترالیسم تاریخی ساده لوحانه، از سیر تا پیاز، کلی جای حرف دارند. فرض می کنیم برخلاف « باطن پاک و نامرئی »! بهر حال این جناب آقای خدا مراد فولادی درک آشفته ای از تبدیل مادی و تاریخی، از چگونگی بازآفرینی زیست جمعی انسان ها در گذشته و حال دارد. مثل میراث خواران استعمار کهن با دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و کمونیسم برخورد می کند. مثل شریعتی و آل احمد و شرکاء، از قضا با نگاهی درباری و آخوندی به گذشته حزب توده ایران می نگرد. طلبکار و حق به جانب، اصلا مترالیسم دیالکتیک را « فلسفه طبیعت »! مترالیسم تاریخی را « تنوری تکامل اجتماعی »! اختراع جهانشمول مارکس و انگلس قالب می کند.

با توپ پر، آویزان به نوعی « مارکسیسم فرانگر »! در باره چگونگی تکامل اجتماعی و پیش فرض های گذار از سرمایه داری به کمونیسم داد و قال براه انداخته و میگوید:

1) بنا بر مترالیسم تاریخی، روند تکامل اجتماعی، مرحله به مرحله، و از دورانی به دوران دیگر، و از کم پیشرفته به پیشرفته تر و عالی تر صورت می گیرد.

هر که آمد گل ز باغ زندگانی چید و رفت بر پی دیوار مردم یک کمی جیشید و رفت

بزعم جناب خدا مراد فولادی، گویا مترالیسم تاریخی هیچ ربطی با مبارزه طبقاتی در بستر مالکیت خصوصی ندارد. گذار از سرمایه داری به کمونیسم تابع مطلق قوانین کور اقتصادی است و لاغیر. حدود و ثغور این بازی تکامل، مرحله به مرحله... گذار از کم پیشرفته به پیشرفته تر و عالی تر تا کجاست؟ معلوم نیست. انتخاب لحظه این دگرگونی هم با خداست و تا فرا رسیدن روز موعود، باید دعا کرد.

یادم هست که پیش از انقلاب بهمن، در اوائل دهه 70 میلادی، سده پیشین، در میانه دهه 50 خورشیدی، از قضا هواداران سمج « انقلاب جهانی »! چقدر برای این تنوری ضد انقلابی، داستان جفنگ « تکامل تدریجی »! جوش می زدند. بنام « مارکس و مارکسیسم »! چقدر در باره لزوم افزایش سرمایه گذاری میراث خواران استعمار کهن برای توسعه مناسبات سرمایه داری در ایران مهمل می بافتند و « نا خواسته و ندانسته »! دوام رژیم کودتا، استمرار استبداد آریا مهری را توجیه می کردند.

2) مرحله، یا دوران یا عصر پیشرفته تر زمانی ضرورت و استقرار می یابد که دوران پیشین تمام مراحل تکاملی اش را از سر گذرانده و جامعه بر اثر تضادهای درونی اش... به عصر برتر گذر میکند.

زبانم لال، مثل اینکه استاد خدا مراد فولادی نمی داند که « ضرورت یافتن » با « استقرار یافتن » فرق زیادی با هم دارند. نمی فهمد که ضروری، به خودی خود مستقر نمی شود. فاصله معلوم و مطلوب را تشخیص نمی دهد. ضرورت، همان پتانسیل ذاتی است. به امکان گذار اشاره دارد. اما استقرار موضوع گذار، در مبارزه ای جانانه بر سر بود و نبود رقم میخورد. تبدیل، در طبیعت یا در جامعه، بدون حل قبلی تضاد میان بالندگی و میرندگی، مبارزه ای قهری میان نیروهای متقابل، بی معنی، حرف مفت است.

3) تمام زیر ساخت ها و یا ساختارهای لازمه دوران برتر در دوران پیش تر پدید آمده اند، و وظیفه یا کارکرد انقلاب اجتماعی متناسب کردن و همسو نمودن مناسبات انسان ها با این زیر ساخت های حاضر و آماده است.

آقای خدا مراد فولادی، در اینکه شما یک تنوری باف بزرگید، خرفی نیست. ولی گوش شیطان کر، اصلا از مسائل اقتصادی و اجتماعی سر در نمی آورید. ساده لوحانه و یا « ناجوانمردانه »! رفتار انسان ها را بانی تضادهای اقتصادی، باعث تنش های اجتماعی قالب می کنید. هیچ نمی فهمید که مناسبات جاری انسان ها بازتاب همین زیر ساخت ها و ساختارهای موجودند. نمی فهمید که انقلاب اجتماعی، بعد از تسویه حساب با نیروهای مقابل و بازدارنده، بعد از قبضه کردن قدرت سیاسی و استقرار، پس از لغو صورتی مناسبات متداول و مسلط، تقسیم کار جاری و شیوه مرسوم تولید... از قضا باید این زیر ساخت ها و ساختارها را دگرگون کرده و مکانیسم های تازه ای برپا دارد تا زیست جمعی انسان ها سیری قهقرانی پیدا نکند. بقول مارکس، هر انقلابی می تواند جامعه را متحول کرده و یا به قهقرا بکشد.

4) انقلاب اجتماعی، از این رو، در آن جامعه ای روی می دهد که از لحاظ زیر ساخت از دیگر جامعه های انسانی پیشرفته تر و آماده تر باشد. در واقع آن جامعه ای پیشرفته است که با گذار از دوران به سر آمده و ورود به دوران جدید راه را بر دیگر جامعه ها می گشاید.

ولی آقای خدا مراد فولادی، این ناب اندیشی مضحک و شرعی شما بوی بدی دارد. چون همه خیزش های « نا بجای خلق »! ظغیان های « نا بجای بینوایان »! قیام های « زود رس » خلع ید شدگان در قبال خلع ید کنندگان، هر نوع تقابل اجتماعی، جدال سیاسی، اصلا مبارزه طبقاتی در گذشته و حال را مردود جلوه می دهد. تمام مبارزات اجتماعی، انقلابات تاکنونی را « مشکوک و بی فایده و بدلی »! قالب می کند. بیشتر بسود بالانیها، باب طبع مالکان و اربابان و سرمایه داران خرد و کلان است. هیچ برانزده شما نیست. ناگفته نماند که انقلابی « کامل و خالص و بهنگام »! آنطور که حضرت عالی آرزو دارید، هرگز و در هیچ جایی، رخ نداده است. حتی به شما قول می دهم که هرگز و در هیچ جایی، رخ نخواهد داد.

5) در آخرین و عالی ترین انقلاب اجتماعی تاریخ، یعنی انقلاب سوسیالیستی، که موجودیت طبقه انقلابی و دگرگون ساز، یعنی پرولتاریا وابسته به ابزار و وسائل تولید است، طبقه کارگر موظف به حفظ این ابزار و نگهداری آن از تخریب خرابکاران و آنارشیست ها، یعنی عوامل بورژوازی است.

جا داشت که جناب خدا مراد فولادی می گفت که این آخرین و عالی ترین انقلاب اجتماعی، یعنی انقلاب سوسیالیستی، بدون شک « جهانی »! یعنی بطور همزمان و در تمام کشورها، چطور و در چه زمانی بروز خواهد کرد. خاصه اینکه حزب و مبارزه حربی طبقه کارگر در کشورهای جداگانه، قابل اعتماد نیست. خطر دیکتاتوری « بر » پرولتاریا را در خود نهان دارد. گوا اینکه سرمایه داری، بد یا خوب، مستقل از میل این و آن، به شکل دولت ها و کشورهای جداگانه رقم خورده... هیچ ربطی با مارکس « بد جنس »! با لنین « پدر سوخته »! با استالین « جلا د »! هیچ ربطی با این فلان فلان شده ها ندارد.

6) آنچه دیکتاتوری طبقه کارگر در مرحله ای که سوسیالیسم نامیده می شود، دیکتاتوری علیه خرابکاران و آن عواملی از بورژوازی است که قصد جلوگیری از استقرار مناسبات پیشرفته همسو با زیر ساخت های اجتماعی شده را دارند، و طبیعی است که این دیکتاتوری نه دراز مدت است و نه نیازی به شکنجه و اعدام دارد.

با این حساب، وقتی بورژوازی، بسلامتی آقای خدا مراد فولادی، تمام زیر ساخت های سوسیالیسم را حاضر و آماده کرده و فقط نوعی بد آموزی رفتاری را از خود به ارث گذاشته... دیگر کاری باقی نمی ماند که احتیاج به استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا داشته باشد. گویا مارکس و انگلس دل درد داشتند که از مصادره انقلابی دموکراسی جهت کسست کامل با تمام مناسبات عهد کهن، از خلع ید استبدادی مالکان و اربابان و سرمایه داران، ضبط دارائی و املاک حضرات، از خارج کردن زوری و گام به گام سرمایه، نقدینه و وسائل تولید از چنگ بورژوازی سخن گفتند. دل درد داشتند که پای لغو مالکیت خصوصی، ممنوعیت استثمار، فروش نیروی کار... را به میان کشیدند. پدر سوخته ها

هر چیز که بگنند نمکش می زنند      وای به روزی که بگنند نمک

### ابستر طبیعی کمونیس

ابزار سازی، نوعی صنعت، آغاز تولید، تکرار داده ها، بازآفرینی حیات مادی به تقلید از طبیعت، کار کردن برای رفع نیازمندی های طبیعی در دوران توحش و « غار پناهی »! یک ضرورت، نتیجه ناگزیر مبارزه خود جوش هستنده نیشور در قبال خودکامگی مطلق طبیعت بود. حکایت از یک جدال غریزی برسر خورد و خوراک داشت. می رساند که چطور این جانور 48 کروموزمی، تابع مطلق قوانین کور طبیعی، در ارتباطی متقابل با محیط، داده های آماده، بسمت استقلال از طبیعت کشیده شد. وسیله ای ساخت و بر توانایی طبیعی خویش افزود، سهمی در گردش امور، نقشی در تامین غرایز طبیعی خود بدست آورد... تا اینکه سرانجام از دوران توحش فاصله گرفت. بقول انگلس، کار کرد و انسان شد.

کمونیسم یا نوعی « وقوف دماغی »! از راه مشاهده و حواس، در همان لحظه ای رقم خورد که هستند نیشعور، جانوری با پتانسیل ذخیره سازی بلند مدت ذهنی ( حافظه )، به حکم غریزه، در گردش امور، در بازآفرینی طبیعت سهیم شد، بدون طرح و برنامه، بدون نقشه قبلی... بدنبال قوانین کور طبیعی، در تغییر جهان ناسوتی حضور یافت. موضوع تزه‌های مارکس در باره فویرباخ.

دوران شکارگری و ماهیگیری، کوچ‌های مکرر و گله‌وار، بر اثر افزایش حجم مطلق جمعیت و نیازمندی‌ها مصرفی اهالی را پشت سر گذاشت تا به مرحله یکجا نشینی رسید. کشاورزی و صنعت خانگی را کشف کرد. ذخیره سازی مادی را آموخت. بسمت نوعی مبادله در بستر مناسبات تباری، بسمت تولید کالائی کشیده شد. با نوعی مدیریت، سرپرستی مستمر، دوگانگی در امور تولیدی و اداری روبرو گشت. جدائی کار بدنی و فکری، برآمد دارا و ندار، تضاد و تقابل، مالکیت خصوصی و دولت را تجربه کرد.

### بستر تاریخی کمونیسم علمی

گذار از تصاحب گروهی بر امکانات طبیعی، از عدم مالکیت خصوصی و دولت به دوران مالکیت خصوصی و دولت، آرایش طبقاتی جامعه، استثمار و استعمار، ارتزاق از قبل کار غیر در فرآیند بازآفرینی زیست جمعی انسان‌ها، از نظام بردگی، با مدیریت اشراف برده دار، نظام فنودالی، با مدیریت اربابی، دعوی بی حقوقان در قبال اشراف برده دار و خوانین، خلع ید شدگان در قبال خلع ید کنندگان برسر خورد و خوراک و پوشاک، گذار از تسلط اقتصاد طبیعی به دوران اقتصاد پولی در بستر مالکیت خصوصی سده‌های متمادی بدرازا کشید.

عصر تولید و صنایع کارگاهی، رونق صنعت دریا نوردی، گسترش تجارت و بازرگانی فرامرزی، عصر سرمایه و سرمایه داری، تولید انبوه برای ایجاد ارزش مبادله آغاز شد، عصر اختراعات و اکتشافات، صنعت بزرگ، پیشرفت‌های علمی و فنی... فرا رسید. دوران تابعیت مطلق انسان، مولد و متفکر، از قوانین کور طبیعی و اقتصادی بسر آمد. تاریخ بسود تمدن ورق خورد. حضور آگاهانه هستند نیشعور در بازآفرینی طبیعت، بازآفرینی زیست جمعی انسان‌ها را در دستور کار قرار داد. مارکس و انگلس، زبان این دوران بودند.

با پیروزی بورژوازی در انقلابات همگانی و استقرار نظام اقتصادی و اجتماعی سرمایه داری در اروپای بری و بحری، خاصه در انگلستان و فرانسه، تقابل مستقیم کار و سرمایه مقدور شد. جدال آشکار میان عوامل اجتماعی کار و سرمایه، میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار برسر مزد و اشتغال و آموزش... مبارزه آگاهانه و سازمانیافته پرولتاریای صنعتی و کمونیسم علمی در قبال بورژوازی برسر قدرت سیاسی، برسر مدیریت جامعه جهت گسست کامل با تمام مناسبات عهد کهن ممکن گردید. برآمد پرولتاریای صنعتی و کمونیسم علمی حکایت از امکان حضور جمعی و آگاهانه بشر در بازآفرینی طبیعت، امکان بازآفرینی ارادی زیست جمعی انسان‌ها داشت. در این راستا بود که اتحادیه کمونیست‌ها تاسیس شد، مانیفست حزب کمونیست تدوین گشت.

متریالیسم تاریخی، نه یک « تنوری تکامل اجتماعی »! اصلا به چگونگی بازآفرینی زیست جمعی انسان ها اشاره دارد. بخش طبیعی و خود جوش آن، که شرحش رفت، با سیادت سیاسی بورژوازی و استقرار نظام اقتصادی و اجتماعی سرمایه داری به آخر رسید. شیوه سرمایه داری تولید، مکانیسم تولید برای فروش، همینکه مستقر شد، در هر جهنمی، به تنها شاخص داوری های تاریخی بدل می شود. تعمیم آن در جغرافیای جهان، یک امر فنی است.

شواهدی هست مبنی بر اینکه دنیای « آزاد »! اصلا بسامان نیست. عصر تسلط انحصاری غرب بر تولید و بازرگانی جهان، بدلالی کاملا محسوس و قابل فهم - برآمد صنعتی نسبتا نیرومند چین و هند و کره جنوبی و روسیه و برزیل و مکزیک و... به مرحله پایانی خود رسیده است. بیخود نیست که میراث خواران استعمار کهن، آمریکا و اروپا، تابع الزامات سرمایه های خودی، بیش از پیش بسمت اشغالگری و جنگ، گشایش زوری بازار، اشغال نوبتی کشورهای « مزاحم »! بسمت نابودی خلق های « یاغی »! ملت های « خاطی »! گرایش دارند. سرمایه داری با بحرانی همه جانبه و ساختاری، اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و حقوقی و ایدولوژیک، با محدودیت بازار فروش، کاهش مواد خام و انرژی، با معضل اضافه تولید، با درد بی درمان تنزل نرخ سود روبروست. بورژوازی نمی تواند اشتغال ایجاد کند، قادر نیست مبادله کار و سرمایه برای ایجاد اضافه ارزش را سازمان داده و بازآفرینی سرمایه در اوضاع و احوال جاری جهان را تضمین کند.

## نتیجه گیری

همه می بینند که رقابت سلاطین مالی و صنعتی، بورس و تسلیحات و مستغلات برسر کنترل انحصاری تولید و بازرگانی جهان بالا گرفته، جغرافیای سیاسی جهان در شرف یک تغییر خوشونتبار قرار دارد. جنگ یا انقلاب به مساله امروز و فردا بدل شده است. بقول مارکس، هم زمانی بحران با رشد نا آرامی های توده ای، تضادهای طبقاتی را تشدید کرده و کار را به انقلاب می کشد. بیخود نیست که باز بورژوازی سر کیسه شل کرده، امپراتوری سرمایه، آشکار و نهان، پول پخش می کند، 18 میلیون، 20 میلیون، 75 میلیون، دهها و صدها میلیون دلار. بدنبال داوطلب وصول، از هر قماشی، با هر زبان و ملیتی، بدنبال فیلسوف و تنوری فروش و... می گردد. این توزیع نقدینه های کلان در ملاء عام، بوی دارائی و ثروت، مال و منال « باد آورده »! خرده پا را مست کرده، متوسط را به تب و تاب انداخته، دچار سرگیجه کرده است.

من فکر نمی کنم که ترویج آشفته فکری، فکر نمی کنم که فلسفه فروشی نوحاسته های ناب اندیش و نامجو بنام « مارکس و مارکسیسم »! بی ارتباط با رشد نسبتا نیرومند جنبش کارگری در اوضاع و احوال جاری جهان، بی ارتباط با برآمد پرولتاریای انقلابی و کمونیسم در سطح ملی و بین المللی باشد. جناب خدا مراد - فولادی که تافته جدا بافته نیست. برعکس، مثل سایر نوحاسته های ناب اندیش و نامجو، با یک مشکل بزرگ و آزار دهنده، عدم هویت سیاسی و اجتماعی مستقل روبروست. کدام « مارکسیسم فرانکر »! آقای خدا مراد فولادی؟ خیر، شما اینکاره نیستید. والسلام.

رضا خسروی